

نقش معاهدات سری جنگ جهانی اول در تجزیه و فروپاشی خلافت عثمانی

نجفی نژاد، سعید^۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۲/۰۹

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۵/۲۹

چکیده

در طول جنگ جهانی اول معاهدات سری از سوی متفقین در خصوص تضعیف و تجزیه عثمانی منعقد گردید. آگاهی از ماهیت این قراردادها و همچنین تاثیراتی که در انحلال خلافت عثمانی به همراه داشت برای داشتن درکی مناسب از عوامل، زمینه‌ها و نحوه تجزیه عثمانی ضروری به نظر می‌رسد. اینکه متفقین چه اهداف کوتاه مدتی را در کنار هدف اصلی یعنی تجزیه عثمانی از درون این معاهدات برای خود متصور بودند مسئله دیگری است که در ارتباط با این موضوع مطرح می‌شود. در مجموع به نظر می‌رسد انعقاد قراردادهای پنهانی همکاری بین چند کشور اروپایی و همچنین قراردادهای این دولتها با چهره‌های استقلال طلب مناطق عربی امپراتوری عثمانی و تقسیم فرضی قلمرو عثمانی پیش از آنکه موعد فروپاشی آن برسد تاثیرات فراوانی در فرایند انحلال خلافت عثمانی داشته است که با تحلیل منابع مربوط به اواخر دوران حیات دولت عثمانی و همچنین منابع ارزشمندی که در خصوص حوادث جنگ جهانی اول و پیامدهای آن در دسترس ما است می‌توانیم برداشت صحیحی از این معاهدات سری و نقش آنها در فروپاشی خلافت عثمانی داشته باشیم.

کلید واژه‌ها: تجزیه دولت عثمانی، معاهدات سری جنگ جهانی اول، پیمان سیفر (سور)، پیمان لوزان

^۱ دانشجوی دکتری رشته تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد، تهران، ایران.

مقدمه

ضعف مفرطی که بر پیکره عثمانی از مدت‌ها پیش از شروع جنگ جهانی اول حاکم شده بود فرانسه و انگلستان را به فکر تجزیه این امپراتوری و تسلط بر سرزمین‌های خاورمیانه و مناطق عربی این امپراتوری انداخته بود. شرکت عثمانی در جنگ جهانی اول این فرصت را به آنها داد تا با ترتیب دادن یک رشته معاهدات سری، در خصوص تجزیه این به خواسته خود نزدیک‌تر شوند.

متاسفانه وقتی سخن از شکست عثمانی و فروپاشی این امپراتوری به میان می‌آید، عده‌ای فقط به عوامل فیزیکی از قبیل ضعف قوای نظامی عثمانی و شکست متحد اصلی‌اش یعنی آلمان و سایر عواملی از این دست، توجه می‌کنند و از تاثیرات انجام معاهدات پنهانی که در طول جنگ جهانی اول غافل می‌مانند. اما واقعیت این است که مذاکرات به اصطلاح پشت پرده این جنگ، در تعیین سرنوشت جنگ بسیار بیشتر از آنچه در نگاه اول به چشم می‌آیند موثر بوده است و ای بسا اگر این مذاکرات در خصوص بستن قراردادهای و اعطای بخشی از سرزمین‌های عثمانی به روسیه و ایتالیا نبود، شاید دیگر این دولت‌ها در کنار انگلستان و فرانسه باقی نمی‌ماندند و حتی بعید هم نبود که به طرف آلمان و امپراتوری اتریش‌هنگری جذب شده و سرنوشت جنگ به کلی عوض شود.

همچنین در صورت عدم انجام این معاهدات متفقین از حمایت اعراب استقلال طلب نیز محروم می‌شدند و اینگونه، شرایط برای متفقین دگرگون شده و در نهایت شکست آنها در صحنه جنگ جهانی اول رقم می‌خورد. اما سیاستمداران انگلیسی مذاکرات سیاسی و انعقاد معاهدات سری در طول جنگ جهانی اول، موجبات پیروزی متفقین را در صحنه سیاسی و بدنبال آن تفوق نظامی فراهم آوردند. به هر حال سیاست همراه با زیرکی‌های خاص انگلیسی‌ها، در جنگ جهانی اول موجبات تجزیه خلافت بزرگ و دیرینه عثمانی را فراهم آورد و این واقعیتی است که برای عده‌ای هنوز چندان روشن نبوده و در تحلیل مجموعه عوامل فروپاشی خلافت عثمانی آنچنان که می‌بایست مورد توجه قرار نگرفته است و تحلیل‌های اندکی در خصوص این موضوع، در کتبی که به بررسی حوادث سالهای پایانی خلافت عثمانی و همچنین کتاب‌هایی که مربوط به جنگ جهانی اول می‌باشند به چشم می‌خورد. نکته‌ای که در خلال این تحقیق و با افزوده شدن به دامنه مطالعات بیشتر جلب توجه می‌کرد این بود که علی‌رغم پیروزی‌های اولیه آلمانی‌ها و متحدانش، آنها در ادامه کار مقهور سیاست مناسب و برتر متفقین در اتحاد با سایر دول از جمله امریکا و برخی کشورهای دیگر شدند، یعنی کاری که متحدین در انجام آن توفیق کمتری داشتند.

در این پژوهش با رویکردی تحلیلی به اهمیت معاهدات سری و همچنین پیامدهایی که برای هر دو طرف مخاصمه داشته است پرداخته شده است و در ارتباط با این موضوع از منابع مربوط به اواخر دوران خلافت عثمانی و همچنین منابعی که در خصوص جنگ جهانی اول وجود دارد استفاده شده است. روند نزولی و انحطاط دولت عثمانی از مدت‌ها پیش از جنگ جهانی اول شروع شده بود و در آستانه این جنگ بزرگ عملاً توان چندانی برای حل مشکلات داخلی و تاثیرگذاری بر جریان‌های خارجی نداشت. اما با این وجود گهگاه و به دنبال پیروزی‌های مقطعی در بعضی از جنگ‌ها، مردم و دولتمردان امیدوار به بازگشت به دوران اقتدار و یا حداقل بهبود وضعیت فعلی می‌شدند، اما مداخله عثمانی در جنگ جهانی اول پایانی بود بر این امیدواری‌ها. ضمن آنکه قبل از شروع جنگ جهانی هم امپراتوری عثمانی به قدری فرتوت به نظر می‌رسید که اروپایی‌ها مترصد تجزیه و یا از بین بردن کامل آن بودند. بهر حال، آنچه عثمانی به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر در قرن هفده و هجده با آن روبرو شده بود، دوری از دوره عظمت و شکوه خود و ورود به حالت ضعف و ناتوانی در مقابل بحران‌های داخلی و رویارویی‌های بیرونی بود.^۱

موضع دولت عثمانی در ارتباط با جنگ جهانی اول

ظهور قدرت آلمان پس از سال ۱۸۷۰ و همراه با آن سقوط نسبی قدرت فرانسه، به ویژه از لحاظ قدرت اقتصادی و تعداد نفوس، ضعف روبه رشد امپراتوری عثمانی و برخوردهای پایان ناپذیر میان دو امپراتوری در حال فروپاشی اروپای شرقی، یعنی اتریش-هنگری و روسیه، همه به یک دوره طولانی دیپلماسی بین المللی ناآرام و گاه طوفانی منجر گشت. و در این بین بسیاری از دولتمردان اروپایی دهه‌های ۱۸۸۰-۱۸۷۰ انتظار داشتند که جنگ بزرگی در آینده نزدیک به وقوع بپیوندد.^۲

جرقه آغاز جنگ جهانی اول، قتل دوک بزرگ، فرانتس فردیناند، وارث تاج و تخت امپراتوری اتریش-مجارستان بود. دوک بزرگ در سارایوو، پایتخت قدیمی بوسنی و هرزگوین، به قتل رسید. قاتل، گاوریلو پرنسیپ از صرب‌های بوسنی و همدستانش عضو جنبشی زیرزمینی بود که برای استقلال از امپراتوری اتریش-مجارستان مبارزه می‌کرد.^۳ به دنبال این حادثه دولت اتریش به دولت صرب، اولتیماتومی داد که شرایط و لحن آن، جنگ را گریز ناپذیر می‌ساخت.^۴

بهرحال جنگ بزرگ آغاز شد. دولت عثمانی در ابتدای کار تمایلی به شرکت در جنگ نداشت چرا که «مرد بیمار اروپا»، آنقدر مشکلات بزرگ و عدیده‌ای داشت که حتی نتواند فکر مداخله در یک

جنگ تمام عیار را بکند. اما این فکر رفته رفته در میان برخی از دولتمردان و بنا به دلایل مختلفی در حال شکل‌گیری بود.

گروهی از افسران با نفوذ وابسته به «کمیته اتحاد و ترقی»، از آلمان هواداری می‌کردند. انور پاشا وزیر جنگ نیز از طرفداران آلمان بود.^۵

آلمان و اتریش - هنگری به این امید دل بسته بودند که، از راه بدست آوردن متحدان جدید و گشودن جبهه‌های تازه نبرد برای تهدید کردن دشمنان خود، موقعیت خود را تقویت کنند. آلمانی‌ها نخستین کسانی بودند که از این نظر موفق شدند، زیرا ترک‌ها را قانع کردند که در اکتبر ۱۹۱۴ م به روسیه حمله کنند و وارد جنگ شوند. تصمیم ترکیه نه تنها منطقه جنگ را گسترش بخشید، بلکه تاریخ خاورمیانه را از بنیاد تغییر داد.^۶

بالاخره سلطان که به قدرت پان اسلامیسیم و پشتیبانی مسلمین جهان اطمینان داشت، در روز ۱۴ نوامبر اعلان جهاد داد. سلطان امیدوار بود که مسلمین روسیه، هندوستان، مستعمرات فرانسوی شمال آفریقا و اتباع عرب خود او به یاری عثمانیان خواهند شتافت. اما پاسخ مسلمانان بسیار ضعیف بود.^۷

البته ما در این قسمت، با توجه به موضوع اصلی بحث، قصد نداریم که وارد جزئیات حضور عثمانی در جنگ جهانی اول و نحوه رویارویی آن با متفقین و مخصوصاً انگلستان شویم. و در ادامه تنها به بحث اصلی یعنی معاهدات سری و نقش آنها در فروپاشی دولت عثمانی می‌پردازیم.

معاهدات سری جنگ جهانی اول در رابطه با تجزیه عثمانی

از مدت‌ها پیش از شروع جنگ جهانی اول، دول اروپایی در اندیشه تجزیه امپراتوری عثمانی و بهره برداری از فرصتی که در این میان برای استعمار دولت‌های کوچک بوجود آمده از دل امپراتوری بزرگ عثمانی برای این کشورها بوجود می‌آمد بودند. بخصوص بریتانیا و روسیه که هر کدام اهداف خاصی را در این ارتباط پیگیری می‌کردند.

ورود عثمانی به صحنه جنگ جهانی اول، بهانه مناسب را برای این کشورها مهیا ساخت تا نیت خود را در مورد امپراتوری عثمانی به مرحله اجرا بگذارند. دولت عثمانی خطر مهلکی برای دول متفقین به حساب نمی‌آمد یعنی آنقدر توان نداشت که با تحت تاثیر قرار دادن انگلستان و متحدانش بازی را در میدان به نفع آلمان و اتریش تمام کند اما با این وجود در درازمدت می‌توانست خطری برای تهدید موجودیت این دولت‌ها در طول جنگ باشد. در خلال جنگ انگلستان و متحدانش برنامه

ریزی‌هایی برای خالی کردن زیر پای این امپراتوری آغاز کردند در این بین انگلیسی‌ها بیش از همه بر فروپاشی دولت عثمانی تاکید داشتند و نقشه‌های بسیاری برای تحقق این هدف کشیدند.^۸ چرا که علاوه بر دستیابی به منافعی که از تجزیه عثمانی برای این دولت حاصل می‌شد مسئله مهم دیگری هم در این میان وجود داشت و آن جنگ مستقیم و فرسایشی بود که بین آنها و عثمانی در سرزمین‌های عربی دولت عثمانی برقرار بود.

امپراتوری عثمانی با وجود ضعف خود، دو ارتش انگلیسی را یکی در فلسطین و دیگری در بین‌النهرین به خود مشغول داشته بود و علاوه بر این هم انگلیسی‌ها به فکر حراست از کانال سوئز هم بودند.^۹

بنابراین انگلستان و متحدانش در طول جنگ جهانی اول معاهدات سری برای تضعیف و فروپاشی امپراتوری عثمانی و استفاده از عواید حاصل از این فروپاشی به نفع خودشان منعقد کردند که در نهایت نتایج هولناکی برای دولت عثمانی در پی داشت.

همچنان که جنگ ادامه می‌یافت کشورهای عضو اتفاق مثلث احساس می‌کردند که در رویارویی با متحدین بایستی کشورهایی را با خود همراه کنند همین ضرورت سبب شد که این کشورها تصمیماتی اتخاذ کنند و به موجب آن وعده‌هایی دهند مبنی بر اینکه در ازای برخورداری از کمک‌های گوناگون مورد نیاز در زمان جنگ، سرزمین‌هایی از قلمرو دشمن و عمدتاً سرزمین‌های عثمانی را واگذار خواهند کرد. این وعده‌ها برای روس‌ها کاملاً مطلوب بود چرا که آنان در پی آن بودند که با استفاده از موقعیت جنگ، جاه طلبی‌های خود را در تنگه‌های عثمانی و در آناتولی شرقی ارضا کنند، اما برای کشورهای متحد روسیه که برای حفظ تعادل قدرت در اروپا در گذشته از یکپارچگی عثمانی حمایت کرده بودند، وضع کاملاً فرق می‌کرد. در پی این تصمیمات قراردادهایی منعقد شد که به موجب آن امپراتوری عثمانی تجزیه می‌شد.^{۱۰}

یکی از این معاهدات سری قرارداد آستانه بود. قرارداد آستانه در ۱۸ مارس ۱۹۱۵ م میان روسیه، فرانسه و انگلستان بسته شد. براساس این قرارداد، دو تنگه دار دائل و بوسفور، دریای مرمره و داردائل و همه آنچه از سرزمین‌های اروپایی عثمانی بر جای مانده بود به روسیه تعلق گرفت. و همچنین قرار شد آستانه، صحرایی آزاد برای دول متفق باشد تا روسیه بتواند آزادی کشتی رانی در دو تنگه را داشته باشد در برابر، روسیه نیز با نفوذ انگلیس و فرانسه در آناتولی موافقت کرد. در همین قرارداد جدا شدن

شبه جزیره شامل حجاز و سایر مناطق آن از دولت عثمانی و در آمدن آن زیر سلطه یک حکومت عربی مستقل مورد توافق قرار گرفت.^{۱۱}

نکته مهمی که از مفاد و محتوای این قرارداد مشهود بوده و قابل بررسی است نیاز مبرم فرانسه و انگلستان به همراهی روسیه در ادامه کار است که نهایتاً آنها را به این سمت سوق داده که امتیازات قابل توجهی به روسها در قبال این همراهی اعطا کنند. هر چند که قدرتمند شدن روسیه در درازمدت به زیان بریتانیا و فرانسه بود اما آنها ترجیح می‌دادند داردانیل و بسفور توأمان در اختیار یک دولت نباشد و دست به دست شدن آن به نفع این کشورها بود.

روسیه با جدایی از اتحاد سه گانه‌ای که در اواخر قرن نوزدهم با مخالفان بریتانیا و فرانسه داشت برای همراهی با این کشورها و جذب شدن برای اتحادی جدید علیه آلمان نیاز به مشوق‌هایی داشت که این اعطای امتیازها در راستای همین سیاست بود ضمن اینکه این کار در مسیر خواسته‌های آنها در مورد شرق بود چرا که با فروپاشی عثمانی پای یک امپراتوری پهناور از رقابت‌های موجود در بین کشورهای اروپایی قطع شده و با تجزیه این دولت کار آنها برای اعمال قدرت بر سرزمین‌های اسلامی تحت نفوذ عثمانی راحت‌تر می‌شد. در طول جنگ جهانی اول، متفقین قلمرو عثمانی را همچون طعمه‌ای بالا گرفته بودند تا یک متفق، یعنی روسیه را در جنگ نگاه دارند بریتانیا و فرانسه در پیمان‌های سری سال ۱۹۱۵ به روسیه قول دادند که قسطنطنیه و تنگه‌ها را به آن کشور واگذار کنند.^{۱۲}

همچنین در این قرارداد پیش بینی شده بود که حجاز و مناطق اطراف آن تحت یک حکومت عربی مستقل قرار گیرد. دلیل اینکه در این قرارداد خیلی واضح و بلادرنگ بر این امر تاکید می‌گردد. بنظر می‌رسد این باشد که آنها با توجه به نارضایتی اعراب از دولت عثمانی و حس استقلال طلبی آنان، قصد داشتند با همکاری عده‌ای آزادیخواه در منطقه موردنظر، استقلال این مناطق را به آنها ببخشند تا علاوه بر محدود کردن قلمروی عثمانی، دولتی دست نشانده در حجاز تشکیل دهند که در موقعیت‌های آتی از آن بعنوان ابزاری برای اعمال قدرت در خاورمیانه استفاده کنند.

قرارداد سری دیگری که در طول مدت جنگ جهانی اول به امضا رسید مابین دول متفقین و ایتالیا بود که در ۲۶ آوریل ۱۹۱۵ و با عنوان قرارداد لندن منعقد شد که طی آن ایتالیا اجازه یافت تا به طور کامل بر جزایر دودیکانیز و لیبی تسلط یابد و بخش‌هایی از سواحل آناتولی در کنار دریای مدیترانه را نیز بدست آورد. این قسمت در زمان تقسیم سرزمین‌های آسیایی عثمانی پس از جنگ می‌بایست، به انجام می‌رسید.^{۱۳}

متفقین برای جلب رضایت‌مندی ایتالیا در همراهی خودشان، قصد داشتند امتیازاتی به این کشور بدهند تا از این طریق هم ایتالیا را بعنوان یکی از نیروهای متفق وارد جنگ جهانی بکنند و هم اینکه مانع اتحاد ایتالیا و آلمان شوند. چرا که ایتالیا در جنگ جهانی اول موضع مبهم و شیادانه‌ای داشت و مترصد این بود که ببیند کفه ترازو به سمت کدامیک از طرف‌های دیگر سنگینی می‌کند تا با آن طرف پیمان اتحاد ببندد.

بهر حال در مورد قراردادهایی از این نوع، نکته قابل توجه این است که، قبل از اینکه امپراتوری عثمانی مورد تجزیه واقعی قرار گیرد متفقین بطور فرضی این امپراتوری را تجزیه شده تصور کرده و قسمت‌هایی از آن را به کشورهایمانند ایتالیا واگذار می‌کردند. هرچند که خود ایتالیایی‌ها قبل از جنگ عنوان کرده بودند که ترجیح می‌دهند که عثمانی حفظ شود و از بین رفتن عثمانی به صلاح نیست چرا که موازنه قدرت در اروپا را منوط به وجود عثمانی می‌دانستند.

بعنوان مثال جولتی، نخست وزیر ایتالیا در یک سخنرانی اعلان کرده بود که «تمامیت چیزی که از امپراتوری عثمانی باقی است، یکی از اصولی است که صلح و تعادل اروپا مبتنی بر آن است... آیا به نفع ایتالیاست که یکی از پایه‌های اصلی این عمارت کهن را خرد کند؟ و گیرم که به ترکیه حمله کنیم، چه خواهد شد اگر بالکان به حرکت درآید، چه خواهد شد اگر بروز جنگ در بالکان، هم بین دو جبهه قدرت و هم در اروپا باعث ایجاد جنگ شود آیا می‌توان مسئولیت منفجر کردن این بشکه باروت را به عهده گرفت؟»^{۱۴}

اظهاراتی از این دست و در کل سیاستها و استراتژی‌هایی که در خلال سالهای قبل از جنگ جهانی اول در میان برخی دول اروپایی دیده می‌شد در مجموع نشانگر آن بوده که بسیاری از کشورهای غربی بدلیل حفظ توازن قدرت در اروپا مایل به فروپاشی خلافت عثمانی نبوده‌اند و حذف این امپراتوری کهن از صحنه قدرت را مغایر منافع بلند مدت خود می‌دیدند و به همین دلیل بود که قبل از جنگ جهانی دولتهایی که در اروپا زمینه و توان اقدام نظامی مستقیم علیه عثمانی را داشتند از این کار صرف نظر کردند هر چند که در پی این فروپاشی می‌توانستند به منافع مادی قابل توجه و کوتاه مدتی دست یابند.

علاوه بر این معاهدات، معاهده‌ای هم بین شریف حسین و انگلیسی‌ها بسته شد که بر طبق آن انگلیس به شریف حسین وعده یک دولت عربی را داد، مشروط بر آن که انقلاب عربی خود را بر ضد

گرایش ترکی اعلان کند. این نقشه براساس نامه‌های مبادله شده میان حسین - مکماهون در سال ۱۹۱۵م ترسیم گردید.^{۱۵}

انگلیسی‌ها برای آغاز شورش بر ضد عثمانی‌ها در شبه جزیره عربستان امید و آرمان‌های آنان را برای استقلال در برخی سرزمین‌های عربی برانگیختند.^{۱۶}

دولت عثمانی در سال ۱۹۰۸م آخرین دخالت موثر خود را در امور فرمانروایان هاشمی مکه با انتصاب شریف حسین بن علی به امارت نشان داد. این انتصاب تصمیم حکومت ترک جوان بود که به حکومت استبدادی سلطان عبدالحمید دوم پایان داده بود. با سقوط عبدالحمید، اعراب وضع ممتاز خود را از دست دادند و با سیاست عثمانی گری و دور از مهربانی ترکان جوان روبرو شدند. نتیجه این سیاست پیدایش حس ملی گری در میان اعراب بود که پیش از آنها تنها اندیشه ورزی مشتی از افراد ناراضی حواشی سیاست عثمانی بود و اکنون توسط گروه بزرگتری از روشنفکران و افسران سوری و عراقی تایید می‌شد که خود را نسبت به نظام تازه بیگانه احساس می‌کردند.^{۱۷}

در طول جنگ جهانی اول انگلیسی‌ها به شدت تلاش می‌کردند که اعراب را بر علیه دولت عثمانی بشورانند تا از این طریق و بدون آنکه خودشان هزینه سنگینی برای جدایی این مناطق از پیکره امپراتوری عثمانی بپردازند به این مهم دست یابند.

انگلیسی‌ها که از خطر حکم جهادی که ممکن بود از طرف سلطان خلیفه صادر شود بیمناک بودند، با شریف حسین وارد مذاکره شدند. وی که بر اماکن مقدس اسلامی مسلمانان فرمانروایی داشت و از خاندان حضرت پیغمبر(ص) بود، می‌توانست در برابر سلطه عثمانی حکم وزنه تعادلی پیدا کند. حسین نیز به میانجیگری پسرش با ملیون عرب سوریه تماس پیدا کرد و به این ترتیب توانست خود را به سخنگوی ملت عرب تازه تولد یافته جلوه گر سازد. از طرف انگلیسی‌ها، مذاکرات بوسیله سر هنری مک ماون نماینده عالی انگلستان در مصر صورت می‌گرفت. مکاتباتی که میان این دو صورت گرفت، به آن انجامید (در ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵) که انگلیسی‌ها تمایلات خود را در مورد هلال حاصلخیز و عربستان اظهار دارند. به این ترتیب حقوق معاهده‌ای موجود میان انگلستان و روسای اعراب تضمین شد و ترتیبات اداری خاصی برای تامین منافع انگلستان در ولایت‌های بغداد و بصره اتخاذ شد. اما شرط دیگری نیز وجود داشت: اظهارات انگلستان محدود به آن نواحی بود که در آنجاها انگلستان بدون آسیب رساندن به متحدش فرانسه می‌توانست آزادی عمل داشته باشد. با این محدودیت‌های

پردامنه مک مااون به حسین تامين داد که بریتانیای کبیر آماده آن است که استقلال اعراب را به رسمیت بشناسد و آن را تایید کند.^{۱۸}

دیپلماسی انگلیسی این هدف را تعقیب می کرد که شریف حسین، امیر مکه را با وعده فریب دهد و او را بر ضد عثمانی وادار به قیام سازد. دولت انگلیس در کار خود موفق شد زیرا در ۵ ژوئن ۱۹۱۶م شریف حسین و فرزندانش با همکاری کلن لورنس، معروف به لورنس عربستان و ژنرال آلن بی، انقلاب عربی را بر ضد عثمانی آغاز کردند.^{۱۹}

به این ترتیب انگلیسی‌ها، عملاً هدایت انقلاب‌های عربی را بر علیه دولت عثمانی به عهده گرفتند و با دادن وعده‌های استقلال به آنها از توان اعراب در جهت تامين خواسته خود یعنی تجزیه و فروپاشی عثمانی استفاده می کردند. البته ناگفته نماند که انقلابیون عرب نیز از این فرصت بوجود آمده قصد داشتند استفاده کنند و خود را از تحت سلطه بودن امپراتوری عثمانی خارج سازند لذا با طراحی مبارزات بر علیه دولت عثمانی در این منطقه کار را برای امپراتوری عثمانی بیش از پیش سخت‌تر کرده و امیدهای آنها را برای حفظ ارکان امپراتوری کمرنگ‌تر کردند.

البته ناگفته نماند که بدرفتاری برخی از نظامیان دولت عثمانی با ساکنان بخش عربی قلمروی خود نیز در برانگیختن احساسات ضد عثمانی در این مناطق، تاثیر قابل توجهی داشته است. انگلیسی‌ها طبق سیاست دیرینه خود، از این اختلافاتی که در بین ملت‌های مسلمان وجود داشت بهره کافی را برد و با تحریک حس استقلال طلبی اعراب از نیروهای موجود در این منطقه در راستای فشار به امپراتوری عثمانی استفاده کردند و با بستن پیمان سری با سران این جریان‌ها سیاست تفرقه افکنی خود را آغاز نمودند.

لازم به ذکر است که خود این اعراب هم شاید تا حدودی از سیاست خاورمیانه‌ای انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها که در جهت تصرف برخی از مناطق مهم خلیج فارس و فلسطین و سوریه بود اطلاع داشتند و برخی از آنها حتی اصرار داشتند که خلافت عثمانی بعنوان یک دولت مقتدر و یکپارچه اسلامی به حیات خود ادامه دهد اما با این وجود در بین آنها افرادی هم وجود داشتند که در آن مقطع زمانی ترجیح می دادند که برای اولویت اول خود، یعنی استقلال از عثمانی با انگلیسی‌ها همکاری کرده و مبارزات خود را در این راه شروع کنند، هر چند که عده‌ای از آنها هم در آن زمان به نیت انگلیسی‌ها آگاه نبوده و از این روی به عواقب این همکاری‌ها بی توجه بودند.

و بعد ها و پس از جنگ جهانی اول نیز شاهد بودیم که کنفرانس پاریس هیچ گونه توجهی به اعطای استقلال به ملت‌های آسیایی نکرد و جامعه ملل نیز براساس پیشنهاد کنفرانس سان رمو، که شاخه‌ای از کنفرانس صلح پاریس شمرده می‌شد، در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰م، موضوع قیمومیت فرانسه بر سوریه و لبنان و قیمومیت انگلیس بر عراق، اردن و فلسطین را تصویب کرد.^{۲۰}

زمینه‌های معاهده سَری مهم سایکس پیکو

سه کشور انگلیس، فرانسه و روسیه در طول جنگ جهانی اول و در موارد متعددی دچار تضاد آرا و اختلاف نظر می شدند و از این روی، در برخی موارد نیاز به بازنگری قراردادهای فی‌مابین، ضروری به نظر می‌رسید. قرارداد سایکس پیکو یکی از این موارد بود که سه کشور برای دستیابی به یک نتیجه واحد که منافع طرفین را تضمین کند به مذاکره نشستند.

از آغاز جنگ فرانسه متوجه این امکان بود که پس از تجزیه امپراتوری عثمانی بر متصرفات خاور مدیترانه‌ای عثمانی فرمانروا شود و عقیده داشت که انگلستان نیز بر این موضع رضایت دارد. در سال ۱۹۱۵ احتیاج به تصفیه طرح‌های تقسیم عثمانی، فوری و ضروری می‌نمود و این نه فقط به خاطر مذاکرات با حسین بود، بلکه روسیه نیز نسبت به استانبول و بغازها ادعا داشت و با خواست‌های فرانسه برای استیلای بر اراضی مقدس فلسطین مخالف بود. انگلیسی‌ها نیز به سهم خود مایل بودند که از ادعاهای فرانسه در سوریه جلوگیری کنند، چرا که به این ترتیب ممکن بود یک قدرت بزرگ اروپایی با مصر همسایه شود. بنابراین مذاکرات آغاز شد و در ماه مه ۱۹۱۶ به توافقی انجامید که از روی نام کسانی که در تنظیم آن شرکت داشتند به نام موافقتنامه سایکس - پیکو خوانده شد.^{۲۱}

سایکس - پیکو مهمترین معاهده سَری بود که در راستای تجزیه امپراتوری عثمانی منعقد گردید. تبعات فراوان این پیمان بعدها و در زمان تقسیم عثمانی، برای امپراتوری عثمانی و همچنین متفقین مشخص گردید.

براساس موافقت نامه پنهانی سایکس - پیکو که در ۱۶ مه ۱۹۱۶م منعقد شد، سرزمین‌های عربی عثمانی، بین انگلیس و فرانسه تقسیم شد. فکر تقسیم سرزمین‌های عربی، در جریان جنگ جهانی اول از ۱۹۱۵ به طور محرمانه بین دولت‌های متفق قوت گرفت.^{۲۲}

در مورد هلال حاصلخیز مقررات این موافقت نامه از این قرار بود که کرانه شمالی سوریه واقع در مغرب خط و اصل میان دمشق و حمص و حماه و حلب سهم فرانسه شد که به دلخواه خود بصورت

مستقیم یا غیر مستقیم اداره کند. ناحیه بغداد- بصره و همچنین ناحیه کرانه‌ای فلسطین مشتمل بر حیفا و عکا نیز سهم انگلستان شد.

در این قرارداد روسیه توانست مناطق ارزروم، طرابوزان، وان، تفلیس و شمال کردستان را به دست آورد.^{۲۳} البته ناگفته نماند که خود روسیه هیچ گونه ادعایی نسبت به سرزمین‌های عربی نداشت، بلکه تنها ولایات ارمنی نشین ترکیه، کردستان شمالی و دفاع از مسیحیان ارتدوکس در سرزمین‌های عربی را خواستار گردید.^{۲۴}

با آنکه موافقت نامه سایکس- پیکو از اعلامیه مک مالون در مورد نواحی تحت نفوذ فرانسه و انگلیس در اراضی اشغال شده توسط «دولت‌ها یا اتحادیه‌های دولت‌های عرب مستقل» فرا رفته و نیز استقرار نظامی بین المللی را برای اداره فلسطین پیش بینی کرده بود، میان دو طرح تقسیم تعارضی از این لحاظ‌ها وجود نداشت. تعهدات انگلستان به آگاهی فرانسه و حسین هر دو رسیده و مندرجات نامه ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵، نشان می‌دهد که استقلال وعده داده شده به اعراب، محدود به مصلحت اندیشی و کمک انگلستان بود. همچنین در موافقت نامه سایکس- پیکو در این وظایف نظارتی، سهمی برای فرانسه پیش بینی شده بود. فلسطین که فرانسه (اگر از روسیه سخن نگوئیم) در آن منافی داشت، آشکارا در زیر قید و شرطی قرار گرفت که در نامه مک مالون ذکر شده بود.^{۲۵}

در قرارداد سایکس- پیکو و با توجه به مفاد آن ملاحظه می‌شود که از نظر انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها سرزمین‌های خاورمیانه صرفاً غنیمت جنگی بودند.^{۲۶} و آنها کار عثمانی را تمام شده می‌دانستند و با اطمینان و همچنین دقت خاصی سعی در تقسیم سرزمین‌های این امپراتوری میان خود بودند و در این بین قصد داشتند برای تامین نظر روسیه، آنها را نیز وارد این تقسیم غنائم بکنند.

آخرین معاهده سری که در این قسمت به آن پرداخته می‌شود قرارداد جان دی مورین است که در ۱۷ آوریل ۱۹۱۷ بین فرانسه، انگلیس و ایتالیا منعقد شد. این قرارداد به هدف حل اختلافات فرانسه و ایتالیا صورت گرفت. براساس آن قرار شد تا منطقه ازنه به فرانسه واگذار شده و ایتالیا نیز بتواند باقی مانده بخش‌های جنوبی آناتولی را شامل منطقه از میر به علاوه قونیه، منطقه ایتالیا و غرب آناتولی بدست آورد.^{۲۷}

در طول جنگ جهانی اول متفقین بر سر مسائل گوناگونی که به جنگ و تصمیم گیری در مورد روند ادامه آن مربوط می‌شد، دچار اختلافاتی می‌شدند و مذاکراتی را برای حل این اختلاف نظرها و پابرجا ماندن اتحاد بسته شده در ابتدای جنگ جهانی و همچنین حفظ عضوی جدید به نام ایتالیا

ترتیب می دادند. در این بین و در برخی موارد هم مسلماً مجبور بودند که از برخی خواسته‌ها و ادعاهای خود در موارد مختلف، جهت حفظ این اتحاد صرف نظر کنند و همچنین در مواردی هم امتیازاتی جهت تامین نظر اعضا اتحاد بین همدیگر رد و بدل کنند. معاهده سرّی جان دی مورین هم در راستای همین رفع اختلافات بین فرانسه و انگلیس و ایتالیا منعقد شد.

در خصوص معاهدات سرّی یادشده چند نکته وجود دارد که در پایان این قسمت به آنها اشاره می‌گردد. نکته اول اینکه قطعاً مذاکرات مربوط به این معاهدات بسیار مفصل و پردامنه بوده است، اما با توجه به سرّی بودن این قراردادها، ما امروز اطلاع چندانی از جزئیات آنها نداریم. هر چند که پس از انقلاب روسیه، اطلاعات مربوط به این قراردادها، فاش شد، اما مسلماً این اطلاعات مکتوب تنها بخش کوچکی از این مذاکرات بوده و افراد حاضر در جلسات دارای اطلاعات کاملی در این خصوص بوده‌اند که همانطور که گفته شد با توجه به سرّی بودن معاهدات و تأکیدی که بر عدم بروز اخبار این نوع معاهدات بود، آنها نیز سکوت اختیار کرده و از پخش اطلاعات مربوط به این جلسه خودداری کردند.

نکته دوم مربوط به تجدید نظرهایی می‌شود که در خصوص برخی از این توافقات صورت می‌پذیرفت. دلیل اصلی بازنگری در توافقات قبلی در اصل این بود که هنوز عثمانی به حیات خود ادامه می‌داد و قبل از اینکه «مرد بیمار اروپا»، بر زمین بیفتد دولت‌های انگلیس، فرانسه، روسیه و ایتالیا دست به تقسیم تکه‌های این امپراتوری بین خودشان زدند و واضح بود که در طول سال‌های پرتیهاب جنگ جهانی اول که تغییرات سریع و ناگهانی در جبهه‌های جنگ رخ می‌داد، این پیش بینی‌ها از سوی متفقین، نمی‌توانست کاملاً درست از آب در بیاید و در موارد متعددی آنها مجبور به تجدید نظر در خصوص نظرات قبلی خودشان می‌شدند.

نکته سومی که در خصوص معاهدات سرّی جنگ جهانی اول به چشم می‌خورد این است که انگلیس و فرانسه براساس معاهدات سرّی که بین خودشان بسته بودند، از مدت‌ها پیش از اتمام جنگ جهانی اول، قسمت‌های تقسیم شده در معاهدات را به نوعی از آن خودشان می‌دانستند و بخصوص انگلیسی‌ها که می‌خواستند بهره‌ حداکثری خود را از چند سال جنگ و همچنین مذاکرات وسیعی که در طی این چند سال انجام داده بودند را ببرند.

و نکته آخر اینکه با ورود ایالات متحده آمریکا به جنگ جهانی اول، مسأله ملاحظات نظرات سیاسی رئیس‌جمهور ویلسون پیش آمد. طرفداری ویلسون از دیپلماسی آشکار و از حق ملت‌ها برای

تعیین سرنوشت خود، با مفروضات و تعهداتی که انگلستان بنابر آنها با حسین و فرانسه وارد مذاکره شده بود مغایرت داشت.

اظهارات ویلسون با منافع انگلیس و فرانسه که نقشه‌هایی برای خاورمیانه و بخصوص عربستان و عراق و فلسطین داشتند در تضاد بود. امریکا با ورود دیر هنگام به جنگ و مصون ماندن از بسیاری از عوارض مخرب آن، اکنون از جانب ویلسون، در خصوص اعطای استقلال به کشورهای مختلف منطقه، که حائز شرایط این استقلال بودند، از جمله مناطقی که جزو قلمرو امپراتوری سرنگون شده عثمانی محسوب می‌شدند، طرح‌هایی داشت که با خواسته‌های انگلیس و فرانسه در یکسو نبودند و آنها براحتی حاضر نبودند که زیر بار این پیشنهادات بروند.

البته انگلیسی‌ها برای تامین وضع خود آشکارا و بدون محافظه کاری، اصل تعیین سرنوشت توسط ملت‌ها را پذیرفتند. این امر در مطالبی به بعضی از میلیون عرب سوریه در ژوئن ۱۹۱۸ اظهار شد (اعلامیه هفت نفری) و در نوامبر سال بعد در اعلامیه مشترک فرانسه و انگلستان به اطلاع همگان رسید. این اظهارات موقتاً وضع را آرام کرد، ولی هنگامی که در ماه‌های پس از جنگ بنای آن شد که توافق‌های سیاسی صورت بگیرد، بزودی آشکار شد که فرانسه و انگلستان هیچ کدام کاملاً آمادۀ انجام دادن وعده‌های اخیر نیستند و نمی‌خواهند از بهره برداری از موقعیتی که با پیروزی بر عثمانیان بدست آورده‌اند چشم پوشی کنند.^{۲۸}

بعنوان مثال افسری بریتانیایی که در عملیات فلسطین شرکت داشت، پس از ملاقات با شاه جورج پنجم به این نتیجه رسید که شاه به هیچ وجه قصد ندارد از سرزمینی که از چنگ دولت‌های مرکزی در آورده است چشم پوشی کند. «ظاهراً او بدیهی می‌دانست که آفریقای شرقی آلمان، فلسطین و بین النهرین در پایان جنگ به زیر سلطۀ پادشاهی انگلستان درآید. او به ویژه به دلایل انجیلی خواهان فلسطین بود و به آخرین جنگ صلیبی اشاراتی داشت.» نه تنها ویلسون در اصل اول از اصول چهارده گانه خود خواستار «پیمان‌های علنی صلح که به صورت علنی به آنها رسیده باشند»، شده بود، بلکه این پیمان‌های سری با تعهدات زمان جنگ قدرت‌های متفق نیز ناسازگار بودند. برای نمونه، بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها در هفتم نوامبر ۱۹۱۸ بیانیه مشترکی را منتشر کردند که از قصد آنها برای پشتیبانی از حکومت‌های مستقل در خاورمیانه خبر داد.^{۲۹}

پیامدهای معاهدات سرّی جنگ جهانی اول برای دولت عثمانی

آثار وضعی که امپراتوری عثمانی از مدت‌ها پیش از جنگ جهانی اول گرفتار آن شده بود در خلال جنگ خود را بصورت مشخصی نمایان ساخت و سران این امپراتوری به این نتیجه رسیدند که دیگر مقاومت در برابر متفقین با این شرایط بیهوده است.

و این زمانی بود که عثمانی در میدان‌های جنگ تن به تن اروپایی‌ها سایید و خود را ناتوان از شکست آنها دیده و تن به انعقاد معاهدات یک طرفه داده و به ناگزیر پذیرفت که دشمن دیرینه به ابزار نوینی مسلح شده است که دیگر شکست دادن او به راحتی میسر نخواهد بود.^{۳۰}

به هر ترتیب قرارداد صلحی بین انگلیس و عثمانی با عنوان مودروز در اکتبر ۱۹۱۸ منعقد شده بود که طی آن انگلیس و متحدان وی مجاز به اشغال قلعه‌ها و استحکامات داردانل و بوسفور شدند و این دو تنگه را برای کشتیرانی بین المللی آزاد کردند. پس از امضای قرارداد صلح، احمد عزت پاشا، خلع و احمد توفیق پاشا، دوست انگلستان، به جای وی نشست. در واقع انگلیس بیش از سود حاصل از جنگ از قرارداد صلح بهره برد و شروط خود را به عثمانی تحمیل کرده و سیادت خود را بر تنگه‌ها استوار ساخت.^{۳۱} ناوگان انگلستان از داردانل عبور کرد و قسطنطنیه زیر نظارت متفقین قرار گرفت.^{۳۲}

اما در نهایت جنگ جهانی اول با امضای پیمان ورسای در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ رسماً پایان یافت و برتری نظامی و همکاری امریکا با متفقین در کنار دیپلماسی انگلیسی و فرانسوی و عقد معاهدات سرّی گوناگون و... سرانجام منجر به پیروزی متفقین در جنگ جهانی اول شد و اینک با اتمام جنگ بزرگ زمان آن فرا رسیده بود که دول غالب به پیاده کردن طرح‌های از پیش تعیین شده خود برای دول مغلوب بپردازند. مسائل مختلفی در این راستا مورد بررسی است که ما مختصراً به برخی از آنها در این بخش می‌پردازیم.

متفقین و در راس آنها انگلستان انتظار داشتند به خواسته‌هایی که در مورد دولت عثمانی در خلال جنگ جهانی اول مطرح شده بود اکنون پس از پایان جنگ جامه عمل پوشانده شود اما مشکلاتی بر سر راه بود که مانع می‌شد امپراتوری عثمانی به دلخواه انگلیس و فرانسه تقسیم شود.

انگلیسی‌ها اکنون می‌بایست به توافق‌ها و وعده‌های خود عمل کنند: با فرانسویان (توافق سایکس - پیکو) برای تقسیم منطقه نفوذ با آنها در پایان جنگ، با اعراب که به آنها وعده استقلال داده بودند و با صهیونیست‌ها که به رهبری خاییم وایزمن در راه یک کشور یهودی، «یک موطن ملی

مردم یهودی» در فلسطین فعالیت می‌کردند. از این خاستگاه‌ها در جنگ جهانی اول برخوردهای خاورمیانه بوجود آمد که تا به امروز ادامه دارد.^{۳۳}

جنگ جهانی اول چهار سال و اندی طول کشید و ۱۰ میلیون نفر هم کشته بر جای گذاشت. جنگی که برای آن ۶۵ میلیون نفر بسیج شده بودند. در نهایت با پیروزی متفقین پایان پذیرفت. در میان شکست خوردگان جنگ جهانی اول، عثمانی وضعیت بسیار وخیمی داشت با پایان این جنگ خلافت عثمانی در معرض تجزیه توسط متفقین قرار گرفته بود و همگان (حتی خود عثمانی‌ها) نیز به نوعی منتظر این اقدام متفقین بودند. اما در این میان نظرات ویلسون در مورد صلح جهانی و تشکیل کشورهای جدید در موضع گیری انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها بی‌تاثیر نبود. در این زمان وضعیت به گونه‌ای بود که می‌بایست سریعاً تکلیف کشورهای مغلوب مشخص می‌گردید.

در این شرایط به نظر می‌رسد که دولت عثمانی انتظار یک اقدام قاطع و بیرحمانه‌ای از سوی متفقین در مورد تجزیه این امپراتوری کهن را داشت و حاضر بود برای حفظ مناطق محدودی از آن غرامت سنگینی پرداخت نماید.

در اینجا لازم است به نکته مهمی اشاره شود و آن اینکه، در این زمان، سران دولت عثمانی بالاچار تن به خواسته‌های انگلیسی‌ها می‌دادند. بنابراین خرده گیری بر این افراد در مورد این قراردادهای صلح که به نظر بسیار ننگین و ناعادلانه می‌رسد، منطقی به نظر نمی‌رسد. چرا که خود سیاستمداران عثمانی مسلماً براهمیت مناطقی که در قبال صلح بوجود آمده از پیکره امپراتوری جدا می‌شد بیشتر از هر کس دیگری آگاه بودند.

اما بنظر می‌رسد دیگر کاری از دست آنها ساخته نبوده است و از ترس انهدام کلی خلافت عثمانی بناچار تن به این نوع قراردادها می‌دادند همچنان که بعنوان نمونه‌ای در تاریخ کشور خودمان، شاهد قرارداد ترکمانچای هستیم که میان ایران و روسیه منعقد شد و دولت شکست خورده ایران به پادشاهی فتحعلی شاه قاجار، دیگر چاره‌ای جز پذیرش این قرارداد نداشت.

در این میان عده‌ای که با احساسات زیاد، این قرارداد را ننگین قلمداد می‌کنند، لازم است که شرایط زمان را مورد بررسی مجدد قرار دهند و آن گاه و با در نظر داشتن همه شرایط و از جمله سقوط کشور، در مورد این قراردادها اظهار نظر نمایند. هر چند که به این مسأله هم اذعان داریم که وارد شدن به جنگ با روسیه در آن مقطع، از سوی دولت ایران و همچنین ورود عثمانی به جنگ با

متفقین اشنباه بزرگی بوده است اما احمقانه توصیف کردن قراردادهایی که پس از شکست آنها با طرف مقابل خود منعقد شده است منطقی بنظر نمی‌رسد.

بهرحال جنگ بزرگ پایان پذیرفت، اما جنگ‌های کوچک همچنان ادامه یافت. در سراسر اروپای شرقی، دولت‌های جدید با شتاب، سرگرم سازمان دادن ارتش‌های خود بودند و با همسایگان خود بر سر مسائل ارضی به مناقشه می‌پرداختند و کسی نمی‌دانست که بر سر اراضی رها شده امپراتوری عثمانی، که اکنون زیر سلطه نظامی انگلیسی‌ها قرار داشت، چه خواهد آمد.^{۳۴}

فروپاشی امپراتوری عثمانی در ۱۹۱۸م سرزمین‌های بزرگی از خاورمیانه را بدون حکومت باقی گذاشته بود.

در این دوره از تحولات جهان معاصر چنین به نظر می‌آمد که پشت سر گذاشتن یک نظم کهن مملکت داری مانند چارچوب امپراتوری، برای قدرت‌های بزرگ و یا رهایی از چیرگی یک چنین چارچوبی برای پاره‌ای از کشورهای کوچک‌تر و تبدیل هر کدام به یک دولت-ملت جدید با ویژگی‌هایی چون نوعی برابری از لحاظ حقوق بین‌المللی، امری محتوم و اجتناب ناپذیر باشد.^{۳۵}

بالاخره پس از کش و قوس‌های فراوان در این زمینه، قراردادی نسبتاً جامع برای نحوه تجزیه امپراتوری عظیم عثمانی تهیه شد و مورد تایید سلطان عثمانی هم قرار گرفت اما بسرعت با انتقاد شدید نیروهای داخلی مواجه گشت.

قرارداد سیفر (سور)

قرارداد صلح با عثمانی در ۱۰ آگوست سال ۱۹۲۰ در شهر سیفر فرانسه در نزدیکی پاریس امضا شد براساس این قرارداد دولت یونانی می‌بایست از منطقه ترکیه در نزدیکی ادرنه عقب نشینی کند و در برابر دولت عثمانی، از حقوق خود نسبت به دو جزیره امبروز و تندوس دست بکشد. گرچه جزایر دریای مرمره، آستانه و بخشی از سرزمین اروپایی، در دست آنان باقی می‌ماند. بدین ترتیب دولت یونان، سیادت بر شهر ازمیر و مناطق اطراف آن را برای مدت پنج سال به دست آورد بطوری که ساکنان آن، پس از این مدت می‌توانستند خواستار پیوستن منطقه‌شان به یونان شوند.^{۳۶}

همچنین قرار شد استانبول و تنگه‌هایی که از کنارش عبور و دریای سیاه را به دریای اژه وصل می‌کنند، منطقه‌ای بین‌المللی را تشکیل دهند. سایر مناطق در مرزهایی که امروز جمهوری ترکیه نامیده می‌شود به قدرت‌های خارجی گوناگون یا مردم محلی غیرترک (کردها و ارمنی‌ها) واگذار شد و هرچه باقی ماند از آن ترک‌ها شد. احکام تفویض اختیارات صادر شده از جانب جامعه ملل، سوریه و

لبنان کنونی را به فرانسویان و عراق را به انگلیسی‌ها واگذار کرد و به موجب یکی از احکام تفویض اختیارات خاص، سرزمین کنونی اسرائیل و لبنان تحت حاکمیت انگلیس درآمد.^{۳۷}

بعلاوه، جمهوری ارمنستان و مملکت حجاز بعنوان دو دولت مستقل به رسمیت شناخته می شدند و همچنین دولت عثمانی از سرزمین‌های اسمی خود در آفریقا و دریای اژه دست کشیده و قبرس و مصر را به انگلیس و سایر جزایر را به ایتالیا سپرده می شد.^{۳۸}

حکومت سلطان شرایط صلح پیمان سور را پذیرفت، اما یک ژنرال ترکیه نام مصطفی کمال بنیانگذار ترکیه مدرن، شورش را علیه شرایط صلح رهبری کرد. اختلاف میان متفقین به آشفتگی وضع افزود و اجرای پیمان سور را یکسر ناممکن ساخت. مصطفی کمال با دیپلماسی ماهرانه - از راه اختلاف انداختن میان بریتانیا و فرانسه و از راه به دست آوردن تدارکاتی از فرانسویان و روس‌ها - یک جنبش ملی ترک را برای رهایی ترکیه از اشغال خارجیان برانگیخت و سازمان داد. او در سپتامبر ۱۹۲۲ یونان را شکست داد و سپس علیه سربازان انگلیسی که در تنگه‌های قسطنطنیه مستقر بودند به جنگ پرداخت. لوید جورج که از پشتیبانی متحدان پیشین خود برخوردار نبود، در اکتبر ۱۹۲۲ مجبور شد درخواست کمال را برای تجدیدنظر در پیمان صلح بپذیرد. این کار با پیمان تازه‌ای در کنفرانس لوزان صورت گرفت.^{۳۹}

ترکیه از طریق انقلاب ملی گرایان به تنها قدرت شکست خورده جنگ جهانی اول تبدیل شد که تجدیدنظر در شرایط صلح در مورد آن ناگزیر از آب درآمد.

به موجب مذاکراتی که در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ در لوزان صورت گرفت متفقین موافقت کردند، تراکیه شرقی، شهر ادرنه و استانبول را به آن کشور مسترد دارند اما انگلیسی‌ها، فلسطین و عراق و فرانسوی‌ها، شام را زیر قیمومیت خود قرار دادند در عربستان نیز خاندان شریف مکه زمام امور را در دست گرفتند. همچنین جمهوری ترکیه از حقوق خود در قبرس و مصر و سودان چشم پوشی کرد و در مورد بغازها تصمیم بر بی طرف نگاه داشتن آنها گرفته شد که بعدها و در سال ۱۹۳۶ این تصمیم لغو شد و مالکیت جمهوری ترکیه بر آن ناحیه تثبیت شد.^{۴۰}

با توافقاتی که در لوزان صورت گرفت هر چند ترکیه، آناتولی و باریکه ترکیه را در اروپا که شامل ادرنه می‌شد بدست آورد.^{۴۱} اما چهار قرن فرمانروایی عثمانیان در سرزمین‌های عربی خاتمه پذیرفت. با آنکه فرسودگی دولت عثمانی مدت درازی ادامه داشت، سقوط آن در این نواحی ناگهانی و از جهتی اتفاقی بود به این دلیل که پیش از آنکه نتیجه پیشرفت حوادث محلی باشد نتیجه مبارزه میان

قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی اول بوده است. بر افتادن قدرت عثمانی نه سبب در آمدن صلح بر این ناحیه شد و نه وحدتی ایجاد کرد.

نقشه خاورمیانه‌ای را که ما امروزه می‌شناسیم فرانسوی‌ها و بریتانیایی‌ها در سال‌های پس از جنگ جهانی اول ترسیم کردند.

در ادامه قضایا، مصطفی کمال، سلطنت را ملغی اعلان کرده و آخرین سلطان یعنی محمد پنجم را تبعید کرد و در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ ترکیه را یک کشور جمهوری اعلان کرد و بدین ترتیب بود که ترکیه در پی نابودی‌اش به عنوان یک امپراتوری جهانی، اینک به عنوان یک دولت ملی ماند و بدینسان در تاریخ نژاد ترک مرحله جدیدی در پی مرحله قدیم آغاز گشت.

نتیجه

معاهدات سری که در طول جنگ جهانی اول توسط متفقین و در راس آنها انگلستان با دولت‌ها و اشخاص ذینفع در خصوص تضعیف و تجزیه خلافت عثمانی منعقد شدند تاثیر بسیار مهمی در تعیین سرنوشت جنگ داشته است.

از جمله مهمترین دستاوردهای این مذاکرات و قراردادهایی که در طی آن منعقد شد می‌توان به ایجاد انگیزه برای دولت‌های روسیه و ایتالیا برای حفظ پیمان اتحاد با انگلیس و فرانسه اشاره کرد که بعنوان یک هدف کوتاه مدت در راستای رسیدن به پیروزی در جنگ جهانی اول برای متفقین مطرح بود و با تداوم این معاهدات و امتیازهای اعطایی در آن که با تجزیه فرضی قلمرو عثمانی صورت می‌پذیرفت شرایط به همان ترتیبی که آنها می‌خواستند پیش رفت و نگاه داشتن روسیه و ایتالیا در جنگ تاثیر مستقیمی در پیروزی متفقین داشت.

همچنین با قراردادهایی که مابین انگلیس و چهره‌های با نفوذ و استقلال طلب عرب منعقد شد خلافت عثمانی از درون نیز دچار از هم گسیختگی شد و تحرکات و مبارزاتی که در نواحی عربی خلافت عثمانی در دوران جنگ جهانی اول رخ داد به روند فروپاشی این امپراتوری شتاب بیشتری بخشید.

نیروهای عثمانی با وجود سخت کوشی‌ها و رشادت‌هایی که در میدان جنگ از خود نشان می‌دادند هم از لحاظ نظامی و هم از لحاظ سیاسی در مقابل انگلستان و متحدانش کاری از پیش نبردند و قدرت برتر رایزنی‌های سیاسی که انگلیس و فرانسه داشتند و معاهدات نظامی و سیاسی فراوانی که

در طول جنگ جهانی اول منعقد کردند نهایتاً مقاومت عثمانی‌ها را در هم شکست و سران دولت عثمانی ناگزیر به پذیرش قراردادهای صلحی شدند که مناطق وسیعی از خلافت عثمانی را مورد تجزیه قرار می‌داد اما سرانجام اقدام مصطفی کمال پاشا در عدم پذیرش مفاد قرارداد سیفر (سور)، مانع انهدام کلی این امپراتوری شد و بخش کوچکی از آن را با عنوان ترکیه حفظ کرد.

کتابنامه

- ۱) حضرتی، حسن (۱۳۸۹)، مشروطه عثمانی، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام، ص ۱۱۲.
- ۲) هینگ، روت (۱۳۷۶)، ریشه‌های جنگ جهانی اول، ترجمه فریبرز فرشیمن، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۷.
- ۳) گرین، رابرت (۱۳۸۸)، جنگ جهانی اول، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، نشر ققنوس، ص ۹.
- ۴) لیشتهایم، جرج، تاریخ اروپا در قرن بیستم، ترجمه شهین احمدی، نشر مجتمع فرهنگی و هنری لوح، ص ۱۳۷.
- ۵) جمعی از نویسندگان (۱۳۸۹)، سقوط امپراتوری عثمانی، تهیه کننده پژوهشکده تحقیقات اسلامی، انتشارات زمزم حیات، قم، ص ۱۶۳.
- ۶) گرنویل، جان (۱۳۷۷)، تاریخ جهان در قرن بیستم، ترجمه گروهی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ص ۱۸۰.
- ۷) وسینیچ، وین (۱۳۴۶)، تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه سهیل آذری، تهران، کتابفروشی تهران، ص ۱۲۶.
- ۸) فیندلی، کارتر و راثی، م (۱۳۷۹)، ترجمه بهرام معلمی، تهران، انتشارات ققنوس، ص ۳۲۵.
- ۹) تیلر، ای. جی. پی (۱۳۷۴)، جنگ جهانی اول، ترجمه بهرام فرداد امینی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۱۷.
- ۱۰) شاو، استانفورد. جی و شاو، ازل کورال (۱۳۷۹)، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، ج ۲، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ص ۵۳۹.
- ۱۱) احمدیاقی، اسماعیل (۱۳۷۹)، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمه رسول جعفریان، قم، نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص ۱۸۶.
- ۱۲) گرنویل، جان (۱۳۷۷)، تاریخ جهان در قرن بیستم، ترجمه گروهی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ص ۱۸۰.
- ۱۳) احمدیاقی، اسماعیل (۱۳۷۹)، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمه رسول جعفریان، قم، نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص ۱۸۶.
- ۱۴) هینگ، روت (۱۳۷۶)، ریشه‌های جنگ جهانی اول، ترجمه فریبرز فرشیمن، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۳۱.
- ۱۵) احمدیاقی، اسماعیل (۱۳۷۹)، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمه رسول جعفریان، قم، نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص ۱۸۷.

- ۱۶) فیندلی، کارترو و رائتی، م (۱۳۷۹)، ترجمه بهرام معلمی، تهران، انتشارات ققنوس، ص ۳۲۵.
- ۱۷) جمعی از نویسندگان (۱۳۸۶)، تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، پژوهش دانشگاه کیمبریج، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۵۱۴-۵۱۳.
- ۱۸) همان، ص ۵۱۵.
- ۱۹) انوری، امیرهوشنگ (۱۳۸۹)، خلیج فارس در نیمه نخست قرن بیستم، تهران، نشر خانه تاریخ و تصویر ابریشمی، ص ۱۲۲.
- ۲۰) همان، ص ۱۰۹.
- ۲۱) جمعی از نویسندگان (۱۳۸۶)، تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، پژوهش دانشگاه کیمبریج، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۵۱۵.
- ۲۲) انوری، امیرهوشنگ (۱۳۸۹)، خلیج فارس در نیمه نخست قرن بیستم، تهران، نشر خانه تاریخ و تصویر ابریشمی، ص ۱۰۷.
- ۲۳) احمدیاقی، اسماعیل (۱۳۷۹)، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمه رسول جعفریان، قم، نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص ۱۸۶.
- ۲۴) انوری، امیرهوشنگ (۱۳۸۹)، خلیج فارس در نیمه نخست قرن بیستم، تهران، نشر خانه تاریخ و تصویر ابریشمی، ص ۱۰۸.
- ۲۵) جمعی از نویسندگان (۱۳۸۶)، تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، پژوهش دانشگاه کیمبریج، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۵۱۶.
- ۲۶) گرین، رابرت (۱۳۸۸)، جنگ جهانی اول، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، نشر ققنوس، ص ۱۰۲.
- ۲۷) احمدیاقی، اسماعیل (۱۳۷۹)، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمه رسول جعفریان، قم، نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص ۱۸۷.
- ۲۸) جمعی از نویسندگان (۱۳۸۶)، تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، پژوهش دانشگاه کیمبریج، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۵۱۶.
- ۲۹) گرین، رابرت (۱۳۸۸)، جنگ جهانی اول، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، نشر ققنوس، ص ۱۰۲.
- ۳۰) حضرتی، حسن (۱۳۸۹)، مشروطه عثمانی، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام، ص ۱۱۱.
- ۳۱) جمعی از نویسندگان (۱۳۸۹)، سقوط امپراتوری عثمانی، تهیه کننده پژوهشکده تحقیقات اسلامی، انتشارات زمزم حیات، قم، ص ۱۶۴.

- (۳۲) تیلر، ای. جی. پی (۱۳۷۴)، جنگ جهانی اول، ترجمه بهرام فرداد امینی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۲۸۶.
- (۳۳) گرنویل، جان (۱۳۷۷)، تاریخ جهان در قرن بیستم، ترجمه گروهی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ص ۲۰۵.
- (۳۴) تیلر، ای. جی. پی (۱۳۷۴)، جنگ جهانی اول، ترجمه بهرام فرداد امینی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۳۰۵.
- (۳۵) آفچورا، یوسف (۱۳۹۱)، سه طرز سیاست، ترجمه رسول عربخانی، تهران، انتشارات پردیس دانش، ص ۷.
- (۳۶) احمدیاقی، اسماعیل (۱۳۷۹)، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمه رسول جعفریان، قم، نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص ۱۸۸.
- (۳۷) فیندلی، کارتر و راتنی، م (۱۳۷۹)، ترجمه بهرام معلمی، تهران، انتشارات ققنوس، ص ۳۲۶.
- (۳۸) احمدیاقی، اسماعیل (۱۳۷۹)، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمه رسول جعفریان، قم، نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص ۱۸۹.
- (۳۹) گرنویل، جان (۱۳۷۷)، تاریخ جهان در قرن بیستم، ترجمه گروهی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ص ۲۲۲.
- (۴۰) معتضد، خسرو (۱۳۶۲)، جنگ جهانی اول، انتشارات جانزاده، ص ۲۱۳.
- (۴۱) راس، لردکین (۱۳۷۳)، قرون عثمانی، ترجمه پروانه ستاری، تهران، انتشارات کهکشان، ص ۶۲۸.